

# آموزه گزینش ازلی در فلسفه ویتگنشتاین متأخر<sup>۱</sup>

نوشته سیرل بارت

ترجمه محمد اکوان

## چکیده

آموزه گزینش ازلی یکی از مسئله‌های اعتقادی دین مسیحی است که در طول تاریخ مسیحیت مورد توجه متفکران بزرگی که در باره دین مسیحی تأمل و ژرف اندیشی نموده‌اند، بوده است. ویتگنشتاین اگر چه خود در زمره متألهان مسیحی قرار نمی‌گیرد، اما به برخی از آموزه‌های دینی دل‌بسته و دل‌مشغول بوده و در آثار متقدم و متأخر خود به آن‌ها توجه ویژه نموده است. از جمله آن‌ها آموزه گزینش ازلی است. جنبه‌های الهیاتی این آموزه چندان برای او جالب و جاذب نبوده است، بلکه بیش‌تر به پیامدهای اخلاقی آموزه گزینش ازلی توجه و التفات داشته است. آنچه در این مقاله برای ویتگنشتاین اهمیت دارد و مسئله بنیادی آن شمرده می‌شود، نسبت میان اراده آزاد انسان و آموزه گزینش ازلی و چگونگی پیوند آن دو است. او سعی می‌کند نخست این دو مسئله را واکاوی و آنگاه نقد نماید.

**کلیدواژه‌ها:** گزینش ازلی، اراده آزاد، تقدیر، کیفر، پاداش

ویتگنشتاین، از نخستین نوشته‌های خود تا مطالبی که اندکی پیش از مرگش نوشته است، به تقدیر<sup>۲</sup> ابراز دل‌مشغولی می‌کند. در نوشته‌های بعدی او، تقدیر بیش‌تر شکل و صورت خاص آموزه گزینش ازلی<sup>۳</sup> مسیحی به خود می‌گیرد. چنان‌که ویتگنشتاین به شیوه‌ای بدیع و ابتکاری خاطر نشان می‌کند، تقدیر و گزینش ازلی از جهاتی مهم متمایز از یکدیگرند. او معتقد است که «تقدیر ضد قانون طبیعی است. یک قانون طبیعی چیزی است که می‌توان به عمق آن پی برد و به کار بست، حال آن‌که تقدیر این‌گونه نیست» (فرهنگ و ارزش، ۶۱). تقدیر تحکمی و خودرأیی<sup>۴</sup> است، یا، در مورد حوادث طبیعی مانند زمین‌لرزه، خشک‌سالی و سیل، به نظر می‌رسد که این‌گونه باشد. از سوی دیگر، گزینش ازلی اگرچه به ظاهر تحکمی به نظر می‌آید، اما می‌تواند مبتنی بر یک اصل برگزیدگی منطقی و مدلل<sup>۵</sup> و اساساً فهم‌پذیر<sup>۶</sup> باشد، هرچند برای ما فهم‌ناپذیر<sup>۷</sup> باشد؛ یعنی گزینش ازلی، برخلاف تقدیر، می‌تواند تابع یک قانون باشد:

اگر خدا به راستی آن‌هایی را که قرار است نجات‌یابند انتخاب می‌کند، در این صورت، هیچ دلیلی وجود ندارد که چرا او نباید آنان را مطابق ملیت، نژاد یا طبع و سرشت<sup>۸</sup> انتخاب کند. یا چرا این انتخاب نباید در یک قانون طبیعی نمودار شود. (البته او می‌توانست به گونه‌ای انتخاب کند که انتخابش تابع یک قانون باشد) (فرهنگ و ارزش، ۷۲).

بدین‌سان، گزینش ازلی، آن‌گونه که به ظاهر می‌نماید، مستلزم بخت‌آزمایی الهی<sup>۹</sup> نیست، زیرا دروازه‌های رستگاری به روی همهٔ ابناء بشر گشوده بوده است.

آموزه گزینش ازلی شامل گزاره‌های زیر است: (۱) خداوند از روز ازل آن‌هایی را که باید نجات‌یابند و آن‌هایی را که باید رد شوند برمی‌گزیند؛ (۲) خداوند از روز ازل به آن‌هایی که قرار است نجات‌یابند فیض<sup>۱۰</sup> یا موهبت<sup>۱۱</sup> رستگاری را عطا می‌نماید به گونه‌ای که نمی‌توانند از پذیرش آن سرباز زنند؛ (۳) برگزیدگان<sup>۱۲</sup> از طریق

ایمان به عیسی مسیح رستگار می‌شوند، همان کسی که با به صلیب کشیده شدن خود کفاره گناهانشان را پرداخت تا پاک گردند؛ و (۴) ایمان، همانا، موهبت الهی است که فقط نصیب برگزیدگان می‌شود. درست در مقابل آن دیدگاه، این آموزه پلاگیوسی<sup>۱۳</sup> قرار دارد که انسان می‌تواند با تلاش‌های آزادانه خودش، بدون مساعدت، رستگار شود (هر چند فیض هم یک کمک است). از این رو، انسان با کردار نیک شایسته رستگاری و با کردار بد سزاوار لعن و نفرین<sup>۱۴</sup> است.

ویتگنشتاین با این که با آثار آگوستین،<sup>۱۵</sup> پاسکال<sup>۱۶</sup> و متألهان معاصر از قبیل کارل بارت<sup>۱۷</sup> آشنا بود، ولی به مناقشه‌های<sup>۱۸</sup> الهیاتی علاقه‌مند نبود. او دل‌بسته جنبه‌های اخلاقی و مفهومی<sup>۱۹</sup> آموزه گزینش ازلی بود. همدلی<sup>۲۰</sup> وی با پیروان پلاگیوس احتمالاً از این جهت بوده است که به بحث و گفت‌وگو<sup>۲۱</sup> در باره مسئله‌هایی از این نوع تعلق خاطر داشت. او می‌گوید:

زندگی مانند کوره راهی در امتداد لبه کوه است؛ چپ و راست با سرایش‌هایی لغزنده و خطرناک که آدمی بی آن که بتواند تعادل خود را حفظ کند، افتان‌وخیزان فرو می‌لغزد. من پیوسته انسان‌هایی را می‌بینم که این گونه فرو می‌لغزند و با خود می‌گویم: «آدمی چگونه می‌تواند در چنین وضع وحالی به داد خود برسد!» و این آن چیزی است که به «انکار اراده آزاد»<sup>۲۲</sup> می‌انجامد. آن وضعیت / نگرش در این «اعتقاد» بیان شده است؛ اما آن اعتقاد، اعتقادی علمی نیست و هیچ ربطی به ایقان‌های<sup>۲۳</sup> علمی ندارد (فرهنگ و ارزش: ۶۳).

بدون مطایبه و با قاطعیت می‌توان گفت که ویتگنشتاین در این عبارت از هیچ طرفی جانب‌داری نمی‌کند. نکته اصلی این اظهار نظر آن است که ما خواه اراده آزاد را انکار کنیم یا آن را بپذیریم، امری اعتقادی است و اعتقاد مسئله‌ای علمی نیست. علم نمی‌تواند مناقشه‌های دینی و فلسفی را حل و فصل نماید. اما در جای دیگر کاملاً

روشن است که ویتگنشتاین از کدام طرف جانب‌داری می‌کند. او آموزه گزینش ازلی را به مثابه امری غیراخلاقی، غیردینی و در نهایت نامنسجم می‌دانست. پیش از ورود به این مبحث<sup>۲۴</sup> عبارتی از آثار پیشین ویتگنشتاین در خصوص نگرش او به تقدیر و اراده بیگانه<sup>۲۵</sup> بیان شد که پیشینه‌ای برای نگرش او به آموزه گزینش ازلی شمرده می‌شود، هرچند تکمیل‌کننده<sup>۲۶</sup> آن نیست. مثلاً، در یادداشت‌ها می‌گوید:

من نمی‌توانم حوادث جهان را تابع خواست خود نمایم؛ من به کلی ناتوانم. من فقط می‌توانم خود را از جهان مستقل - و بدین گونه به تعبیری مسلط بر آن - کنم؛ به شرطی که از هرگونه تأثیرگذاری بر حوادث چشم‌پوشی نمایم (یادداشت‌ها: ۷۳).  
ویتگنشتاین این مسئله را اندکی بعد ساخته و پرداخته می‌کند:

حتی اگر همه آنچه را که خواستار آن هستیم، اتفاق می‌افتاد، باز هم این اتفاق فقط، به-اصطلاح، لطف تقدیر بود؛ زیرا هیچ پیوند منطقی میان اراده و جهان وجود ندارد تا وقوع خواسته‌های ما را تضمین کند و پیوند فیزیکی فرضی هم به‌نوبه خود چیزی نیست که ما بتوانیم خواستار آن باشیم (یادداشت‌ها: ۶۳؛ رساله: ۶، ۳۷۳-۴).

نه تنها او نمی‌تواند جهان را تابع اراده خود نماید، بلکه وابسته به اراده‌ای است که برای او تعیین تکلیف می‌کند، یعنی اراده بیگانه: «ما به یک اراده بیگانه احساس وابستگی می‌کنیم» (یادداشت‌ها: ۷۴)؛ بنابراین، از همان روزهای آغازین زندگی ویتگنشتاین این مسئله به‌طور کامل در ذهن و ضمیر او نهاده شد که وضع و حال انسان، وضع و حال وابستگی است، اما انسان نه فقط به نیروهایی مانند نیروهای کور طبیعت وابسته است که نمی‌تواند با اراده خویش بر آن‌ها چیره شود، بلکه هم‌چنین به اراده‌ای بیگانه یا اراده‌ای در برابر خود ما، خدا باشد یا تقدیر، نیز وابسته است.

ویتگنشتاین آماده و مستعد بود تا با پذیرش واقعیت وضع و حالی که او خود را در آن می‌دید، در برابر خدا یا تقدیر ادای احترام کند؛ با وجود این، نهایت سعی خود را

به کار می گرفت تا به جای انکار جهان و چشم پوشی از آن با پذیرش رویدادهای جهان و هم سوئی با آنها، به یک معنا، در اراده بیگانه سکنی گزیند و آرام گیرد. اما چیزی که ویتگنشتاین از پذیرش آن امتناع می ورزید، سرنوشت<sup>۲۷</sup> داشتن نوع انسان است که بر حسب توزیع دلخواهانه پاداش ها و کیفرها توصیف می شود و به نظر می رسد گزینش ازلی نیز این گونه باشد.

ویتگنشتاین سال ها بعد، از زاویه های گوناگون به آموزه گزینش ازلی نزدیک شد. خرده گیری اولیه او نسبت به آموزه گزینش ازلی، اگر چه روشن نیست، اما به ظاهر نا عادلانه بود. در این خصوص او گاهی اوقات نسبت به بیش تر نمایندگان برجسته این آموزه از قبیل پولس قدیس، سنت آگوستین و کالون منصف نیست. او عبارتهایی از این دست را مد نظر دارد: «خدا به آن فرمان داده است، پس باید بتوان آن را انجام داد» یا «خدا از سر نیک خواهی اش<sup>۲۸</sup> آنان را برگزیده است و تو را کیفر خواهد داد».

ویتگنشتاین در باره تعبیر نخست می گوید:

آن سخن هیچ معنایی ندارد. اصلاً «پس»ی در کار نیست. حداکثر این که هر دو عبارت می توانند به «یک معنا» باشند. فحوای این عبارت که «خدا به آن فرمان داده است» تقریباً به این معنی است که: خدا هر کسی را که از آن فرمان سرپیچی کند کیفر خواهد داد؛ و از این عبارت هیچ چیزی در باره این که آدمی چه می تواند انجام دهد یا چه نمی تواند انجام دهد، {توانستن یا نتوانستن آدمی} بر نمی آید {یعنی اختیاری در کار نیست}. این همان معنی گزینش ازلی است (فرهنگ و ارزش: ۷۷).

معنی گزینش ازلی خواه این باشد یا نباشد، مقصود ویتگنشتاین از آن مشخص است: یعنی کیفر دادن آدمی برای انجام ندادن کاری که نمی تواند انجام دهد یا (در شرایطی) مقدور نیست انجام دهد. این چیزی است که خدمت کاران، سربازان،

زندانیان، بچه‌های مدرسه و کارآموزان در همهٔ دوران زندگی به خوبی با آن آشنا هستند. در حالی که ویتگنشتاین وقتی که می‌خواهد جملهٔ «خدا به آن فرمان داده است تقریباً به این معنی است که خدا هر کسی را که از آن فرمان سرپیچی کند کیفر خواهد داد» را به عنوان معادل و مترادف جملهٔ «خدا تو را کیفر می‌دهد حتی اگر نتوانی به گونه‌ای دیگر عمل کنی» عرضه نماید، تردید دارد. اما می‌پذیرد که در این صورت کیفر در شرایطی اجرا می‌شود که انسان‌ها در آن شرایط مجاز به اجرای آن نیستند.

بنابر این ویتگنشتاین با تردید آغاز می‌کند. او ابتدا خاطر نشان می‌کند که اگر این، در مورد خدا، پذیرفته شود که کیفر در شرایطی به اجرا گذاشته می‌شود که در آن شرایط اجرای آن توسط انسان‌ها مجاز نیست، یقیناً «مفهوم «کیفر» به کلی تغییر می‌کند». در این صورت، یا تصویرهای کهن را دیگر نمی‌توان به کاربرد یا باید کاملاً به گونهٔ دیگری به کار برده شوند. ویتگنشتاین می‌گوید: «اکنون به تمثیلی مانند «سیاحت / سلوک زائر»<sup>۲۹</sup> و<sup>(۱)</sup> نگاه کن و بین چگونه هیچ چیزی - به معنای انسانی - درست نیست». در اینجا مفهوم هیچ چیزی درست نیست به گونه‌ای متفاوت به کار رفته است. (ویتگنشتاین به تمثیل صفحهٔ نمایشگر در ایستگاه راه آهن اشاره می‌کند که شبیه ساعتی است که خوابیده است، اما در واقع نشان می‌دهد که قطار بعدی چه زمانی حرکت می‌کند.)<sup>(۲)</sup> اگر این تمثیل کسی را آشفته کند، او می‌تواند به گونهٔ دیگری آن را به کار برد یا اصلاً رهاش کند. «اما» ویتگنشتاین با کمال تأسف نتیجه می‌گیرد که «هستند کسانی که این تمثیل، به جای آن که بتواند به آنان کمک کند، بیش تر گیج‌شان می‌کند».

ویتگنشتاین در بارهٔ عبارت دوم، یعنی - خدا آنان را از سر نیک خواهی اش برگزیده است و تو را کیفر خواهد داد - می‌گوید این عبارت هیچ معنایی ندارد.

دو نیمه این گزاره به شیوه‌های متفاوتی از نگرستن به اشیاء تعلق دارد. نیمه دوم اخلاقی است، نیمه اول نیست. و نیمه دوم اگر با نیمه اول در نظر گرفته شود، دومی پوچ و بی‌معنی است (فرهنگ و ارزش: ۸۱).

در اینجا مقصود روشن است. برگزیدن ضرورتاً موضوعی اخلاقی نیست، ولی تصمیم برای کیفر دادن امری اخلاقی است. پیوند زدن عمل گزینش با تصمیم به کیفر (اگر در واقع پیوند منطقی مد نظر باشد) هیچ معنایی ندارد؛ اما همان‌گونه که امیر بخارا<sup>۳۰</sup> به‌طور تصادفی شهروندان را در خیابان گزینش می‌کرد و آنان را با پرتاب از بالای مناره‌ای به سوی مرگ رهسپار می‌کرد (هنگامی که به امیر بخارا گفته شد ملکه ویکتوریا<sup>۳۱</sup> به‌عنوان فرمانروای مطلق نیز نمی‌توانست بدین گونه عمل کند، دیگر کمتر او را ستایش و تحسین می‌کرد)، اگر این انتخاب در آغاز برای کیفر بود؛ دو نیمه این عبارت را می‌توان به هم پیوند زد. اما در این صورت «خیرخواهی‌اش» به امری طنزآمیز، کفرآمیز یا مرموز تبدیل می‌شود و مانند «کیفر» معنای دیگری به خود می‌گیرد.

ویتگنشتاین نمی‌خواهد با این گونه واژه‌ها کلنجار برود. او می‌پرسد: آیا تو می‌توانی کیفرهای دوزخ را بدون استفاده از مفهوم کیفر تبیین کنی؟ یا نیک‌خواهی خدا را بدون استفاده از مفهوم نیکی توضیح دهی؟ پاسخ او این است: «اگر می‌خواهی به تأثیر درست حرف‌هایت برسی، یقیناً نه (فرهنگ و ارزش: ۸۰). تأثیری که ویتگنشتاین مد نظر دارد کاملاً گمراه‌کننده است. با این حال، بدون گنجاندن مفهوم کیفر در آموزه گزینش ازلی، این آموزه باز گمراه‌کننده‌تر است. این همان روایت «بی‌طرفانه» یا «طبیعت‌گرایانه» ویتگنشتاین است:

فرض کن به کسی آموزش داده شود: موجودی هست که اگر تو فلان و بهمان کار را انجام دهی یا چنین و چنان زندگی کنی، او تو را پس از مرگ به جایگاه عذاب ابدی

خواهد برد؛ بیشتر انسان‌ها به آنجا رهسپار می‌شوند و تعداد قلیلی نیز به جایگاه سعادت جاودانی نایل می‌گردند. این موجود از پیش آن‌هایی را که قرار است به جایگاه خوب بروند برگزیده است و، چون فقط افرادی که به شیوه خاصی زندگی کرده‌اند به جایگاه عذاب رهسپار می‌شوند، این موجود در باره بقیه افراد نیز آن‌گونه زندگی کردن را از پیش مقرر کرده است.

تأثیر چنین آموزه‌ای چه می‌تواند باشد؟

البته، اینجا صحبت از کیفر نیست، بلکه پای نوعی ضرورت طبیعی در میان است؛ و اگر مسایل را از این منظر به کسی عرضه کنید، او می‌تواند فقط با ناامیدی و ناباوری به چنین آموزه‌ای واکنش نشان دهد (فرهنگ و ارزش: ۸۱).

افزودن مفهوم کیفر ممکن است چیزی از این یأس و ناامیدی نکاهد؛ اما، دست-کم، پشتوانه‌ای اخلاقی به این ماجرا می‌بخشد. برای کسی که نمی‌تواند جز به خوبی یا بدی طور دیگری عمل کند باز مسئله پاداش یا کیفر دادن اعمال پا بر جا خواهد بود. ویتگنشتاین از این مسئله نتیجه‌ای آموزشی<sup>۳۲</sup> می‌گیرد. او می‌گوید:

آموزش این آموزه نمی‌تواند تربیت اخلاقی ایجاد کند. اگر بخواهید کسی را اخلاقی به بار آورید و در عین حال چنین آموزه‌ای را نیز به او آموزش دهید، باید پس از آن که او را اخلاقی به بار آوردید، این آموزه را به او آموزش دهید و آن را به‌عنوان نوعی راز فهم‌ناپذیر به او معرفی کنید (ارزش و فرهنگ: ۸۱).

این سخن بدان معنی است که آموزه گزینش ازلی، حتی با منظور نمودن مفهوم کیفر در آن، چیزی نیست که ما انسان‌های فانی آن را به مثابه امر اخلاقی تلقی کنیم. بنابر این، اگر کسی بخواهد به انسان‌ها اخلاق بیاموزد، بهتر است با بحث در باره عدالت یا فضیلت یا برخی مفاهیم ریشه‌دار و اصیل اخلاقی<sup>۳۳</sup> آغاز کند. آنگاه فقط در این صورت است که او می‌تواند، به تعبیر ویتگنشتاین، آموزه گزینش ازلی را به مثابه «نوعی راز فهم‌ناپذیر» عرضه کند که با اخلاق آن‌گونه که انسان‌ها آن را می‌فهمند در تقابل است.

با این حال، آیا آموزه گزینش ازلی رازی فهم ناپذیر است؟ برای ویتگنشتاین چنین بود؛ اما، ویتگنشتاین در باره گفته‌ای از یوحنا صلیبی<sup>۳۴</sup> با این مضمون که برخی انسان‌ها به دوزخ<sup>۳۵</sup> رفته‌اند چون راهنمای روحانی فرزانه‌ای دست‌شان را به موقع نگرفته است نیز همین نظر را داشت. او این را بی‌انصافی محض می‌دانست. افزون بر این، ویتگنشتاین این پرسش را مطرح می‌کند که: «چگونه کسی می‌تواند بگوید که خدا انسان‌ها را بیش از توان‌شان امتحان نمی‌کند؟» این عبارت اشاره‌ای است به کلام پولس قدیس (در نامه اول قرنیان ۱۰: ۱۳): «خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه همراه آزمایش راه‌گیزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید.» این که آیا ویتگنشتاین قصد داشت یوحنا صلیبی و پولس قدیس را در مقابل یکدیگر قرار دهد یا نه، معلوم نیست. با وجود این، این دو نگرش تضاد و تعارض آشکاری با یکدیگر دارند. کاملاً روشن است که ویتگنشتاین با نگرش یوحنا صلیبی موافق نبود. نگرشی که، اگر نه تقدیر‌گرایان، دست‌کم پیروان آگوستین و بسیاری از افراد بی‌طرف و منصف آن را پذیرفته بودند. علی‌رغم همه این‌ها، مفهوم زندگی اخلاقی خوب به‌عنوان نمونه‌ای از خوشبختی<sup>۲۶</sup> ریشه در عهد باستان<sup>۲۷</sup> دارد؛ اما ویتگنشتاین با آن موافق نبود: «مفاهیم کژتاب آسیب‌های<sup>۲۸</sup> زیادی به بار آورده‌اند» (فرهنگ و ارزش: ۷۲).<sup>(۳)</sup> او با تردید نتیجه می‌گیرد: «اما حقیقت این است که من درست نمی‌دانم چه چیزی خوش‌بختی به بار می‌آورد و چه چیزی آسیب می‌زند» (همان).

درواقع به نظر می‌رسد که ویتگنشتاین این وضعیت لادری<sup>۳۹</sup> را در سرتاسر زندگی خود حفظ کرده است. این وضعیت در یک فقره یادداشتی که در سال ۱۹۳۷ نوشته است کاملاً واضح بیان شده است:

در دین، هر مرتبه‌ای از دینداری لزوماً شیوه بیان مقتضی خود را دارد که در مرتبه‌ای پایین‌تر بی‌معنی است. آموزه‌ای که در مرتبه‌ای بالاتر معنی و اعتبار دارد، برای کسی که در مرتبه‌ای پایین‌تر باشد، بی‌معنی و بی‌اعتبار است؛ او فقط می‌تواند آن را نادرست بفهمد و، بنابر این، این سخنان برای چنین فردی هیچ ارزشی ندارند.

مثلاً، معنی آموزه گزینش ازلی نزد پولس قدیس در مرتبه‌ای که من در آن هستم بی‌معنای زشتی<sup>۴۰</sup> است، بی‌دینی<sup>۴۱</sup> است. از این رو، مناسب من نیست، زیرا تنها استفاده‌ای که می‌توانم از این تصویری که به من عرضه کرده‌اند بکنم، استفاده‌ای نادرست خواهد بود. اگر آن تصویر، تصویری نیک و دیندارانه<sup>۴۲</sup> است، برای کسی که در مرتبه‌ای کاملاً متفاوت است نیز چنین است. او باید آن تصویر را در زندگی خودش به شیوه‌ای کاملاً متفاوت، با شیوه‌ای که برای من ممکن است، به کار گیرد (فرهنگ و ارزش: ۳۲).

این نگرش چه بسا نشانه‌ای از نسبی‌گرایی دینی در خود داشته باشد، ولی چیزی از این نوع نیست. هر چند ویتگنشتاین اذعان می‌کند که آموزه گزینش ازلی برای او، احتمالاً، برای بسیاری دیگر، فهم‌ناپذیر است؛ اما هرگز ادعا نمی‌کند که فی‌نفسه هم فهم‌ناپذیر است. در واقع، ویتگنشتاین به‌طور ضمنی می‌پذیرد که اگر شخصیت‌های برجسته‌ای از قبیل پولس قدیس، سنت آگوستین و کالون ادعا می‌کردند که آموزه گزینش ازلی را فهمیده‌اند، دلیل به‌ظاهر موجه‌ای<sup>۴۳</sup> بود برای این سخن که گزینش ازلی فهم‌پذیر است.

ویتگنشتاین فقره زیر را هم‌زمان با فقره قبلی، که پیش‌تر از یادداشت‌های ۱۹۳۷ نقل قول شد، نوشته است:

در باره تمثیل‌های دینی، مثلاً تمثیل جان بانیان B's، می‌توان گفت که آن‌ها بر لبه پرتگاه حرکت می‌کنند؛ زیرا چه می‌شود اگر فقط، اضافه کنیم: «و همه این دام‌ها، تله‌ها و گرایش‌های باطل را پروردگارِ راهِ راست مقرر کرده است و همه دیوان، دزدان و راهزنان را او آفریده است»؟ البته که این معنی تمثیل نیست! اما چنین دنباله‌ای خیلی

بدیهی است! این دنباله، از نظر بسیاری از مردم، از جمله من، نیروی تمثیل را از آن می-گیرد (فرهنگ و ارزش: ۲۹).

اگر مقصود ویتگنشتاین را درست فهمیده باشم، آنچه او می گوید این است که آموزه گزینش ازلی حواشی توجیه‌ناپذیری را بر تعلیمات انجیل تحمیل می‌کند (چیزی که مخالف نظر پولس قدیس است). این نگرش تلاش می‌کند به شیوه‌ای غیر انجیلی<sup>۴۴</sup> استعاره‌ای (تمثیلی) را در خصوص نحوه رفتار خدا با مخلوقات انسانی خود بیان کند. توانایی تمثیل دقیقاً در بیان‌ناپذیری آن نهفته است - درست مانند بیانات دیگر کتاب مقدس، نظیر: «اگر دانه گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد بار بسیار می‌آورد» یا «دعوت‌شدگان بسیارند اما برگزیدگان اندک» (این بیانات، احتمالاً، بن‌مایه‌هایی هستند که آموزه گزینش ازلی بر پایه آن‌ها بنا شده است).

به عقیده ویتگنشتاین آنچه الهیات به آن مبادرت می‌ورزد این است که تلاش می‌کند تا رازهای فهم‌ناپذیر را توجیه و تبیین نماید، در صورتی که هر آنچه می‌تواند انجام دهد و هر آنچه باید انجام دهد این است که صریح و واضح بیان و توصیف کند که چه شده است یا چه خواهد شد. به گفته او قوانین زندگی «جامه تصاویر بر تن می‌کنند» - مفهومی که ویتگنشتاین اندکی بعد در «درس گفتارهایی در باره باور دینی» خود آن را ساخته و پرداخته می‌کند. «این تصاویر فقط می‌توانند برای توصیف آنچه باید انجام دهیم کاربرد داشته باشند نه تبیین آن.» مثلاً به شما گفته می‌شود برای خیری که دریافت می‌کنید خدای را شاکر باشید، اما در خصوص بلاها شکوه نکنید، همان‌گونه که اگر انسانی به شما خوبی و بدی نماید، به تناوب و به نحو توجیه-پذیری این کار را می‌کنید. ویتگنشتاین این مسئله را با مقایسه دو نگرش در رابطه با زنبورهای عسل توضیح می‌دهد.

ویتگنشتاین این فقره را با گفتاری قابل توجه و تأثیرگذار به پایان می‌رساند. او معتقد است که آموزهٔ گزینش ازلی را باید نه به‌عنوان یک آموزه یا نظریه، بلکه به‌عنوان فریاد یا آهی دانست که از کسی که گرفتار رنج و عذاب است بر می‌آید.

تقدیر ازلی: فقط هنگام وحشتناک‌ترین رنج، نوشتن چنین چیزی مجاز است - در این صورت گزینش ازلی به معنی چیزی کاملاً دیگر است؛ اما به همین دلیل کسی مجاز نیست آن را به‌عنوان حقیقت اظهار کند، مگر این که خودش هنگامی که گرفتار رنج و عذاب است آن را به‌عنوان حقیقت اظهار کند. - این اصلاً یک نظریه نیست. - یا به عبارت دیگر: اگر حقیقت باشد، همان حقیقتی نیست که با نگاه اول به نظر می‌رسد با این کلمات بیان شده است. بیش‌تر یک آه یا یک فریاد است تا یک نظریه (فرهنگ و ارزش: ۳۰).

در این مرحله ویتگنشتاین در نهایت بلندنظری<sup>۴۵</sup> است؛ اما در اواخر عمرش آموزهٔ گزینش ازلی را، به معنای انسانی، به‌عنوان آموزه‌ای ناپسند و نفرت‌انگیز<sup>۴۶</sup> تلقی می‌کرد. در سال ۱۹۵۰ اندکی پیش از مرگش در فقره‌ای می‌نویسد:

ما اصلاً نمی‌توانیم تصور کنیم که خدا چگونه در مورد انسان داوری می‌کند. اگر خدا واقعاً نیروی وسوسه‌انگیزی و ضعف طبیعت انسان (در برابر اغوای نفس) را منظور نماید، آنگاه چه کسی را می‌تواند محکوم کند؟ اما در غیر این صورت، حاصل این دو نیرو صرفاً غایتی است که از پیش برای انسان مقدر شده است. بدین ترتیب، او آفریده شده است تا بر اثر برخورد متقابل این دو نیرو یا چیره شود یا سر فرود آورد؛ و این نگرش به هیچ وجه ایده‌ای دینی نیست، بلکه بیش‌تر شبیه فرضیه‌ای علمی است. بنابراین، این، اگر خواهان ماندن در سپهر دینی<sup>۴۷</sup> هستی باید مجاهدت<sup>۴۸</sup> کنی (فرهنگ و ارزش: ۸۶).

این عبارت مهم و قابل توجهی است، به‌ویژه که در پایان زندگی ویتگنشتاین آمده است، حتی هنگامی که او کم‌وبیش می‌بایست فهمیده باشد که از زندگی او چندی نمانده. این وضعیت مانند فریادی از سر ناامیدی است، گویی در واپسین

لحظه‌های زندگی ویتگنشتاین چنین به ذهن‌اش خطور کرد که هستی انسان، به معنای انسانی، نامعقول و پوچ است، اما باید در برابر این فکر مقاومت کرد. پلاگیوس‌گرایی تا پایان زندگی در ذهن و ضمیر ویتگنشتاین باقی می‌ماند. آموزه‌ای که کرامت و حرمت<sup>۴۹</sup> وجود انسانی آن را طلب می‌کند. ویتگنشتاین نمی‌تواند بپذیرد که ما، برای خیر یا شری که در اختیار ما نیست، دست‌خوش نیروهایی باشیم، حتی اگر آن نیروها منشأ الهی داشته باشند. ویتگنشتاین این آموزه پولسی (و هوراسی) را می‌پذیرد که «آن عمل نیکو را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه عمل بدی را که نمی‌خواهم به جا می‌آورم» (رومیان: ۷: ۱۹)<sup>(۴)</sup> اما نمی‌تواند بپذیرد که اگر به موجب ضعف و لغزش انسانی<sup>۵۰</sup> عمل کنیم، باید برای انجام دادن اولی و انجام ندادن دومی مجازات شویم. این، به معنای انسانی، عدالت نیست؛ به عبارت دیگری، نوعی عدالت خام و ناقص<sup>۵۱</sup> است.

می‌توان قوانینی وضع کرد که مردم نتوانند رعایت کنند و آنگاه آنان را برای نقص آن قوانین مجازات کرد. چنین عملی ممکن است شیوه‌ای برای پایبندی مردم به نظم باشد، اما عدالت نیست. خود پولس قدیس نیز به این مسئله اذعان می‌کند آنگاه که می‌گوید: خداوند نخواهد گذاشت که ما بیش از توانمان وسوسه شویم و به ما لطف (کمک) خواهد کرد تا بر آن چیره شویم<sup>(۵)</sup>. به نظر می‌رسد که ویتگنشتاین این نکته را نادیده گرفته است. و البته کسی نمی‌تواند او را سرزنش کند؟ چون معتقدان به آموزه گزینش ازلی هم آن را نادیده گرفته‌اند. اما مهم‌ترین اظهار نظر او این است: «و این فکر به هیچ وجه فکری دینی نیست، بلکه بیش‌تر شبیه فرضیه‌ای علمی است.»

اهمیت این اظهار نظر بر تأکید آن به اراده آزاد در امور دینی استوار است. از نظر ویتگنشتاین دین محل مواجهه اراده‌ها، یعنی اراده بیگانه با اراده من، در جهت

موافقت و مطابقت، یا، اگر اراده من شر باشد در جهت تقابل و مخالفت است. اگر شرایط، اعمال خوب یا بد انسان را معین می کند، آنگاه نمی توان هیچ مواجهه‌ای با خدا داشت. حداکثر چیزی که می توان انتظار داشت این است که اعمال معینی رخ می دهد و، اگر مقبول افتند، به انسان پاداش داده می شود؛ و اگر مقبول نیفتند، انسان مجازات می شود. این سخن مثل این است که بگوییم اگر باران بارد، زمین مرطوب خواهد شد و گیاهان خواهند روید، اما، اگر باران نبارد، زمین تفتیده خواهد شد و گیاهان خشک می شوند. چنین نگرشی آثار و نتایج فعالیت (یا عدم فعالیت) انسان را فرضیه‌ای علمی قلمداد می کند. ویتگنشتاین عمل انسان و نتایج آن را موضوع و متعلق انتخاب می داند، نه حکمی از پیش تعیین شده. به همین دلیل است که او در مخالفت با آموزه گزینش ازلی این قدر جدی و پیگیر بود. هم چنین به همین دلیل است که او برخلاف پولس قدیس، آگوستین و کالون، به خود (و هر کسی که ممکن است گفته‌های او را بخواند)، توصیه می کند که با مجاهدت و مبارزه تلاش کنید تا با نپذیرفتن این آموزه که سرنوشت نهایی ما از کنترل ما خارج است، در قلمرو دینی بمانیم.

از این رو، هرچند ممکن است آراء ویتگنشتاین در خصوص گزینش ازلی نسبت به اندیشه‌های او در باره اخلاق و باور دینی فرعی به نظر آید و بر عکس، اخلاق و باور دینی نسبت به آن اصلی جلوه کند؛ اما ویتگنشتاین آنچه را که در کتاب یادداشت‌ها (۱۹۱۶-۱۹۱۴) و رساله منطقی - فلسفی درباره اراده گفته بود، بار دیگر همان را در اظهارات خود پیرامون آموزه گزینش ازلی تأیید می کند. افزون بر آن، او به وضوح عمل آزاد اراده را با سپهر دینی پیوند می زند. این بسیار مهم است. در حقیقت، آنچه ویتگنشتاین می گوید این است که اگر اراده آزاد وجود نداشته باشد اخلاق و اصول اخلاقی هم وجود نخواهد داشت و اما مهم تر این که دین هم وجود نخواهد داشت.

## یادداشت‌های مترجم

۱. این مقاله ترجمه فصل یازدهم از کتاب *Wittgenstein on ethics and religious belief* نوشته  
Cyril Barrett است.

2. Fate.
3. Predestination.
4. Capricious.
5. A well – thought – out principle of selection.
6. Fathomable.
7. Unfathomable.
8. Temperament.
9. The divine lottery.
10. grace
11. Gift.
12. Elect.

۱۳. پلاگیوس Pelagius (360-422) راهب و متکلم بریتانیایی معاصر آگوستین است که به اراده  
آزاد انسان باور داشت و معتقد بود که انسان با آزادی کامل می‌تواند نیکی یا بدی را انتخاب نماید.

### 14. Damnation.

۱۵. مارکوس اورلیوس آگوستینوس Marcus Aurelius Augustinus از مؤثرترین متألهان سنت  
مسیحی است. او در سال ۳۵۴ میلادی در شهر تاگاست در الجزایر کنونی به دنیا آمد و در سال  
۴۳۰ میلادی در شهر هیپو در شمال افریقا درگذشت. وی از منتقدان نظریه پلاگیوس بود. اعترافات  
Confessions یکی از کتاب‌های مهم و در واقع زندگی‌نامه فلسفی و اعتقادی اوست. شهر خدا  
City of God یکی دیگر از کتاب‌های مهم او در فلسفه تاریخ و فلسفه سیاست است.

۱۶. بلز پاسکال Blaise Pascal ریاضی‌دان و فیزیک‌دان فرانسوی در سال ۱۶۲۳ به دنیا آمد و در  
سال ۱۶۶۲ درگذشت. او در اواخر زندگی کوتاه خود به فلسفه و الهیات گرایش پیدا کرد.

۱۷. کارل بارت Karl Barth متأله بزرگ پروتستان و بنیان‌گذار الهیات دیالکتیک در سال ۱۸۸۶  
در شهر بال سوئیس به دنیا آمد. او نزد متألهان بزرگی چون هارناک Harnack و هرمن Hermann  
دانش آموخت سپس از سال ۱۹۱۱ به مدت ده سال کشیشی کلیسای شهر سافنویل سوئیس را به  
عهده گرفت و در همان زمان تفسیر معروف «نامه به رومیان» را نوشت که انقلابی در الهیات  
مسیحی اروپا به وجود آورد. بارت در سال ۱۹۲۱ به استادی دانشگاه گوتینگن Göttingen پذیرفته

شد و در سال ۱۹۲۹ برای تدریس به بن Bonn رفت و در سال ۱۹۳۵ به علت همکاری نکردن با رژیم نازی‌ها ناگزیر از آلمان به سوئیس بازگشت و کرسی استادی دانشگاه بال سوئیس را پذیرفت و تا سال ۱۹۶۲ یعنی زمان باز نشستگی خود در آنجا تدریس نمود. او در سال ۱۹۸۶ در گذشت. مهم‌ترین کتاب وی «اعتقادات قطعی کلیسا» Church Dogmatics است.

18. Controversy.

19. Conceptual.

20. Sympathies.

21. Polemics

22. Denying free will.

23. Convictions.

۲۴. مؤلف این بحث را در فصل پنجم کتاب خود مطرح کرده است که در اینجا به آن اشاره می‌کند. این فصل را با عنوان «خدا در فلسفه ویتگنشتاین متقدم» آقای دکتر هدایت علوی تبار به فارسی ترجمه کرده‌اند که در فصلنامه ارغنون شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۷۴ چاپ شده است.

25. Alien will.

26. Integral.

27. Destiny.

28. Goodness

۲۹. کتاب سیاحت / سلوک زائر The Pilgrim's Progress نوشته جان بانیان (John Bunyan)

(1628 - 1688) نویسنده انگلیسی است. نام کامل کتاب چنین است:

*The Pilgrim's Progress from this world to that which is to come*

30. The Emir of Bochara

31. Queen Victoria

32. Pedagogical

33. Time-honored

34. John of the Cross

35. (zu Grande gegangen)

36. A piece of luck

37. Antiquity

38. Mischief

39. agnostical

40. Ugly nonsense

41. Irreligiousness (Irreligiosität)

42. Godly

43. Prima facie case

44. Unevangelical

- 45. Charitable
- 46. Abominable
- 47. (im Religiösen)
- 48. (kämpfen)
- 49. Dignity
- 50. human frailty
- 51. Crude

### یادداشت‌های نویسنده

۱. من از همکارم پروفیسور فیلیپس گریفیتس برای ژرف‌اندیشی‌هایش در باره مطالب فوق سپاسگزارم. از نظر او ویتگنشتاین آموزه گزینش ازلی را در متداول‌ترین و شورانگیزترین صورتش، یعنی کالونیسیم، درک نمی‌کرد، گرچه آن را به‌عنوان امری مقدس و دیندارانه دوست می‌داشت. این را در اظهاراتش در باره بنیان‌بروز می‌دهد. کالونیسیم آموزه عقلانی است که با دعوت الهی vocation و برگزیدگی election («دعوت شدگان بسیارند ولی برگزیدگان اندک»)، تعالی رحمت خداوند، درون بودگی فدیة نجات‌بخش مسیح سروکار دارد. از نظر گریفیتس، ویتگنشتاین به هیچ یک از این‌ها علاقه‌مند نبود. او یک تقلیل‌گرا بود، کاری نداشت که دینداران چگونه می‌اندیشند، بلکه به چگونگی کردار و رفتار، یعنی شیوه زندگی آنان می‌پردازد.

اما من می‌پذیرم که ویتگنشتاین کالونیسیم را به‌عنوان آموزه دینی درک نمی‌کرد، که با توجه به رویکردش به الهیات تعجب‌آور نیست؛ و همچنین می‌پذیرم که برای او آزمون ایمان، گونه‌ای آزمون زندگی بود؛ با وجود این، این مسئله فی‌نفسه او را به یک تقلیل‌گرا تبدیل نمی‌کند. او نمی‌گوید باور به گزینش ازلی فقط گونه‌ای احساس و رفتار است، اگرچه به نحو مخاطره‌آمیزی در اظهاراتش در خصوص بنیان دارد به این بیان نزدیک می‌شود. می‌توان تا اندازه‌ای محتوای عقلی و یقینی باورها را از پیش مفروض گرفت. با این‌همه، ویتگنشتاین بنیادهای عقلانی آموزه گزینش ازلی را بر نمی‌تابد (هر چند به‌قدر کفایت آن را نفهمید - چیزی که بی‌درنگ به آن اعتراف می‌کند). اگر قرار است تقلیل‌گرایی را بشناسیم، نباید آن را در خود ویتگنشتاین، بلکه باید در آنچه کای نلسون «ایمان‌گرایان ویتگنشتاینی» می‌نامد جست‌وجو کنیم.

۲. ویتگنشتاین می‌افزاید: «می‌توان تشبیه بهتری هم پیدا کرد»؛ اما این تمثیل، اگر چه تا حدی ناپخته و ناشیانه است، ولی کاربردش را دارد. اگر با کارکرد وسیله‌ای آشنا نباشیم چه بسا در باره آن به طور کلی خیلی بد داوری کنیم. بدین سان، اگر در باره اعمال و اغراض الهی با اصطلاحات انسانی داوری کنیم، چه بسا به طور کلی در باره آن‌ها اشتباه کنیم؛ اما آیا می‌توانیم در باره آن‌ها با اصطلاحاتی جز اصطلاحات انسانی داوری کنیم؟ این قیاس دو حدی dilemma فکر ویتگنشتاین را غالباً در زندگی‌اش به خود مشغول می‌کرد.

3. CF. Williams, B.: Moral Luck, Cambridge University press, 1981.

4. Romans 7.19.

5. Corinthians 12.